

حسین ضیایی

دروغ و خرافه، دو مشکل بزرگ جمهوری اسلامی است

فرید ادیب هاشمی

شبکه جنبش راه سبز (جرس): دکتر حسین ضیایی، استاد اسلام شناسی و ایران شناسی و رئیس بخش ایران شناسی در دانشگاه کالیفرنیا (یو.سی.ال.ا) است. او می گوید: نیکی را پس زده اند و صداقت را فراموش کرده اند. به جای کرامت، ظلم و کراهت را به میان آورده اند. دکتر ضیایی معتقد است: "دروغ مردم را به ستوه آورده و به همین دلیل، جمهوری اسلامی پایدار نخواهد ماند". گفت و گو با دکتر حسین ضیایی را در ادامه می خوانید:

شما اخیرا نامه سرگشاده ای خطاب به فرهیختگان ایرانی منتشر کرده اید. چه عواملی شما را به عنوان استاد دانشگاه و کسی که بر مطالعه و تدریس فلسفه اسلامی متمرکز است، به نوشتن این نامه سرگشاده واداشت؟

دکتر حسین ضیایی: از تابستان امسال تا کنون در ایران چند اتفاق رخ داده که مرا به نوشتن این نامه واداشت. اولین نکته قابل اشاره در این موضوع، خشونت است که دولت و عاملان آن، مانند بسیج، نیروی انتظامی، زندانبانان و غیره، نسبت به عده قابل توجهی از هموطنان ما روا داشتند. فراموش نکنیم که مردم برای بیان خواسته قانونی شان به خیابان ها آمدند و این امری است که قانون اساسی ما صریحا از آن جانب داری کرده است. اما عوامل دولت در برابر این احقاق حق، آنها را زدند و کشتند و چه بسا مورد تجاوز قرار دادند که هر انسانی را عمیقا آزرده می کند. من بر این باورم که همگان در برابر این وقایع باید احساس مسئولیت کنند. اما در این میان مسئولیت کسانی که با اندیشه و تاریخ فلسفه و سیر آرای فلسفی در ایران و اسلام سرو کار دارند، چند برابر است و نباید در برابر چنین رخدادهایی ساکت بنشینند.

خطاب من نیز در این نامه به فرهیختگان و کسانی است که با آنها سنخیت فکری دارم، یعنی امید دارم و بر این باورم که موجودیت اهل دانش و اندیشه در رابطه با صدق و عدالت و نیکوئی استوار است، تحقق می پذیرد. عده ای از آنها در ایرانند و در دولت صاحب منصب هستند؛ مثلا در دانشگاه رئیس دانشکده هستند یا در مجلس ریاست می کنند، بر نهادهای علمی و فرهنگی نظارت دارند و غیره. مسئولیت این دسته افراد فرهیخته و صاحبان دانش و اندیشه در برابر تجاویزی که به جان و مال و ناموس هموطنان ما صورت گرفته، چند برابر است و نباید در این زمان ساکت بنشینند. این نکته را نیز باید اضافه کنم که از سکوت برخی از این فرهیختگان بسیار افسرده شدم. درد و موضوع اصلی ما به عنوان کسانی که با تاریخ اندیشه و اندیشیدن در این مملکت سرو کار داریم، مساله «راستی» است. بنده وقتی می بینم که راستی تبدیل به دروغ شده، نمی توانم ساکت بنشینم، نسبت به هموطن و تاریخ و موجودیت خودم به عنوان یک انسان، یک انسان ایرانی، مسئولم و مجبور هستم تا آنجا که در حیطة قدرت من است در مقابل چنین ظلمی بایستم. حالا ایستادگی من مانند دیگران نیست که بیایم در خیابان و شعار بدهم ولی نامه که می توانم بنویسم، و باید. از این رو تصمیم گرفتم که نامه ای بنویسم و اگر لازم باشد به این مسئله نامه نویسی و تحلیل مطالبی که در مملکت می گذرد، ادامه خواهم داد.

تکرار کنم، من به عنوان یک ایرانی که زندگانیم با تدریس، پژوهش و نگارش تعریف می شود و معنا می گیرد، مسئولم و در مقابل ستم و دروغ و ظلم و ظلمانیت ساکت نخواهم نشست.

از قیام علیه ناراستی تا تبدیل شدن به حکومت دروغ

شما اشاره کردید به اینکه «راستی» و تبدیل شدن آن به «دروغ» از عواملی بود که شما را به نوشتن این نامه سرگشاده واداشت. در نامه تان چندین بار به مسئله «راستی» پرداخته اید؛ فرهیختگان را به راستی قسم داده اید تا چاره ای بیاندیشند. گفته اید که دعای شبانه روزتان استقلال و راستی و درستت و قدرت ایران است، گفته اید که: «سخت آزرده ام که دروغ به جای راستی در آمده». در جای دیگر همین نامه نوشته اید که «ما بنیان گذار روش عقل هستیم نباید دروغ و خرافه گسترانیده شود». خواسته اید که فرهیختگان درب دروغ را ببندند. گفته اید که: «باید بکوشیم و نگذاریم که هموطنی بی دفاع و بر مبنای مدعیاتی دروغ به زندان انداخته شود». یا در جای دیگری از نامه خواسته اید تا راستی به جای دروغ نشانده بشود. این همه تاکید بر ضرورت پاسداری از راستی صرفا در یک نامه یک صفحه ای مرا به پرسیدن این سؤال و امی دارد که مردم در سال ۵۷ برای حاکم کردن پاکان و پاسداری از راستی قیام کردند و جمهوری اسلامی در واقع محصول مبارزه علیه ناراستی بود. چه شد که به اینجا رسیده ایم؟

ما ایرانیان در تاریخ فلسفه به عنوان بنیانگذاران روش اصالت عقل شناخته می شویم و یکی از محورهای اصلی در روش اصالت عقل، پایداری نسبت به راستی است. یعنی دروغ را در تمام شئوناتش به کنار زدن. در این سی ساله، مساله دروغ و بدتر از آن، چندباره دروغ گفتن به یک مساله بسیار جدی تبدیل شده است. دروغ گفتن در تمام شئونات مملکت داری گسترش یافته و در تقابلی نهادینه با راستی قرار گرفته است. نیکی را پس زده اند، صداقت را فراموش. به جای کرامت، ظلم و کراهت را به میان آورده اند. به نظر من یکی از اصلی ترین دلایلی که جمهوری اسلامی را در این سی سال به اینجا رسانده و باعث شده تا مردم در مقابل آن به پا خیزند، دقیقا به خاطر آن است که راستی را زیر پا گذاشته، و به جای آن به دروغ روی آورده و آنرا به میان انداخته اند. وزرای این مملکت در رابطه با سابقه تحصیلاتشان و مقالات علمی شان دروغ گفته اند، و این قبیل رفتار نادرست ملت را به ستوه آورده است. واکنش مردم از آن روست که در چپستی ما و در هویت چند هزار ساله ما، این رفتار و گفتار دروغ جایی ندارد. مشروعیت، رکن اصلی در جمهوریت است و آن خود در گرو پابندی صد در صدی به راستی است. در هر نوع نظام نظری و در هر فلسفه ی سیاسی، راستی رکن اصلی مشروعیت است. این دولت اما، واقعا راستی را کنار گذاشته و به جای آنکه شفاف و صادقانه با مردم از راستی و حقیقت ماجرا بگوید به دروغ روی می آورد. چندین نفر را در دانشگاهها دستگیر و زندانی می کنند اما وقتی با مردم سخن می گویند به نکات دیگری غیر از حقیقت می پردازند. یعنی دولت علنا دروغ می گوید. جمهوری اسلامی پس از سی سال امروز به جایی رسیده که در باره آن می توان گفت که «حکومتی است که به مردمش مدام دروغ می گوید». به اعتقاد من هر نوع حکومتی که دم از مشروعیت، عدل، فضیلت و عفت می زند، حتما باید شعار اصلی اش پاسداری از راستی به هر قیمتی باشد. وقتی سی سال پیش مردم ایران بیاخاستند دقیقا به خاطر دروغی بود که بر آنها تحمیل شده بود، ولی ما می بینیم که این دروغ اکنون گسترده تر شده است و بر شئونات مملکت داری رخنه کرده است.

به نظر شما ریشه ها و دلایلی که جمهوری اسلامی را به انتخاب «دروغ» به جای «راستی» وا داشته چیست؟

به نظر من مهم ترین دلیل این مساله آن است که جمهوری اسلامی هر چه بر عمرش افزوده شد بر مساله «خودی» و «غیر خودی» بیشتر تاکید کرد و این خود باعث جدایی بیشتر بین حکومت و مردم شد تا آنجا که امروز این مساله به اوج خود رسیده و تنها عده ای «خودی» در حکومت نشسته اند و بقیه ملت «غیر خودی» هستند و با آنها صادقانه و عادلانه رفتار نمی شود. بنیان این ساختار، غلط است. در جمهوریت، همه انسان ها به حکومت تعلق دارند، نه آنکه صرفا عده ای تعلق داشته و عده ای دیگر نداشته باشند. از این رو حکومت مجبور شده برای تحقق بخشیدن به این فریافت نادرست، دروغ را به جای راستی بنشانند. این روند از سی سال پیش شروع شد و اکنون به امری نهادینه تبدیل شده است. اول مجبور شد یک کمی نادرست اینجا بگوید، و بعد مقداری دروغ در جایی دیگر گفت و به تدریج این مساله شدت پیدا کرد و عمیق تر شد، تا به امروز که دائم دروغ می گوید. مردم واقفند و به خوبی دروغ را از راستی تشخیص می دهند. دولت می گوید که مثلا در راهپیمایی های تابستان امسال کسی کشته نشد، بعد می گوید که خود تظاهر کنندگان مردم را کشتند و اسلحه کشیدند و باز می گوید که کشته شدگان همه بسیجی بودند، بعد می گوید نه، اکثرشان بسیجی بودند و باز اینکه اصلا نیروهای انتظامی سلاح نداشتند، یا اینکه در کهریزک کسی کشته نشد، بعد می گوید ۳ نفر مردند چون منازعت داشتند. بعد دکتر پور اندرجانی، جوان شجاع بی گناهی که فجایع زندان مخوف کهریزک را به چشم دیده بود، کشته می شود، اما می گویند خود کشتی کرد، و بعدا گفتند چون مرض قلب داشت از فرط اضطراب خودش را کشت و از این قبیل سخنان نادرست و متضاد کرارا گفته شد. شهروندان نیک پندار ما دروغ بودن این حرف ها را به وضوح می فهمند و چنین سخن پراکنی های نادرست و ناروا را نمی پذیرند. مردم آگاهند. این نهضت عمیق و گسترده، نشان داده که مردم ما تا چه حد پخته و دانا هستند. این مساله عمیقا ارزشمندی است و من با تمام وجودم به آن ارج می نهم و مرا شدیدا به تحسین واداشته و امیدم را باز یافته ام. امید وار به آینده درخشان ایران، وطنم، هستم. آفرین می گویم به همه هم میهنان. این درجه از آگاهی و این میزان از راستی همه را دگرگون و ستم را در هم می کوبد، داد را استوار می دارد و راستی را سر مشق و نهایت این حرکت، کمال است.

مثال اخیر دروغ را در مورد دانشجوی شجاعمان آقای توکلی شاهد بودیم و دیدیم به دروغ بر سرش روسری کرده بودند و همه دنیا شاهد این دروغ بود. واکنش مردم را هم دیدیم که بسیار درست و زیبا بود. این نشان داد که تا چه میزان مردم واقفند و تا چه حد پیشرو و آگاه تر از بازی دروغ دولت عمل می کنند.

متاسفانه کار به جایی رسیده که دروغ گفتن به امری پیش پا افتاده تبدیل شده و یک حالت بچه گانه به خودش گرفته است. اما جالب اینجاست که همچنان بر دروغ پافشاری می کنند. آنچه مسلم است آنکه چنین نظامی نمی تواند پایدار بماند. نظام های سیاسی صرفا بر مبنای ارکان مسلمی چون فضیلت و شجاعت و عفت و حکمت می توانند شکل بگیرند و استوار بمانند. در غیر این صورت ره به بیراهه و سقوط می برند. دروغ پایدار نیست و این امریست مسلم در حیات.

ظلم حکومت به ذات انسانیت ایرانیان

مخاطب نامه شما فرهیختگان ایرانی بودند. سؤال بعدی من در باره رابطه صاحبان فکر و اندیشه با حکومت است. به نظر شما چرا اغلب فرهیختگان ایرانی با رژیم حاکم بر ایران مساله دارند؟

مهم ترین دلیل آن اینست که فرهیختگان به وضوح می بینند که این حکومت به جای آنکه در راه خدمت به مصالح ملی و مصالح تمام شهروندان حرکت کند، صرفاً در جهت استوار کردن مصالح تعداد معدودی دارد حرکت می کند. دوم اینکه جمهوری اسلامی نشان داده که درک درستی از مفهوم «مصالح ملی» ندارد. البته شاید در این زمینه هم به دروغ روی آورده و نسبت به اتفاقاتی که در دنیا و ایران می افتد، خودش را نیز گول می زند! لذا اندیشمندان و فرهیختگان و صاحبان مناصب دانشگاهی که سر و کارشان با «راستی» است، با این حکومت مساله پیدا کرده اند. محور اصلی کار و فعالیت فرهیختگان، درستی و راستی است. به عنوان مثال وقتی یک استاد دانشگاه در کلاس درس از موضوعی سخن می گوید، مبنا و اساس کار او صادق بودن است. لذا وقتی چنین افرادی که صداقت محور هستند می بینند حکومت به پایمال کردن حقوق ملت روی آورده، یا به مردم تجاوز می کنند و یا در زندان ها شکنجه می دهند و بعد دروغ های وقیح به ملت می گویند که این ها کار عوامل دشمن بوده که از بیرون مرزها دستور می گرفته اند و امثالهم، طبیعی است که جبهه گیری و مخالفت کنند. طی شش یا هفت ماه گذشته این همه انسان را کشتند و شکنجه دادند بعد آقایی می آید و می گوید اینها که کشته شدند همه بسیجی بودند و یا کسی اصلاً کشته نشده و یا اینکه در زندانها اصلاً شکنجه وجود ندارد! این در حالی است که حتی آن فرهیختگانی که در خود دولت صاحب مقام هستند نیز این حرف ها را نمی پذیرند و خواهان چاره اندیشی برای این اتفاقات شده اند.

به نظر من دولت و حکومت با این اعمال خود به ذات انسانیت ما ایرانیان ظلم روا می دارند. مگر ما میراث خوار این شعر بزرگ سعدی نیستیم که می گوید بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک پیکرند؟ این مساله با موجودیت ما عجین است. ما نسبت به چنین اصلی در حیات مسئولیم. ما ایرانیان هزار سال است که چنین مطالبی رابه دنیا گفته ایم. گفته ایم که اصالت عقل، اصل در حیات است. چندین هزار سال است که می گوئیم راستی جزء مبانی موجودیت درست انسان هاست و انسانیت تنها بر مبنای محور «راستی» می تواند استوار باشد. بعد می بینیم در مقابل، حاکمان بر این سرزمین دائم به ظلم و دروغ و عدم راستی مشغولند، طبیعی است که جبهه بگیریم. از دید من در ایران امروز تعداد قابل توجهی از هموطنان ما نسبت به این ظلم و ظلمانیتهای که بر مملکت ما حاکم شده جبهه گرفته اند. ما نمی توانیم این مسائل را نادیده بگیریم. ما نسبت به موجودیت خودمان مسئول هستیم. ما وجدان بیدار داریم، و اگر این مسئولیت را نپذیریم دیگر انسان نیستیم. دیگر آن گفته معروف سعدی می شود یک گفته صوری که دیگر به هیچ دردی نمی خورد. این گفته سعدی و اعضای یک پیکر بودن آدم ها جزئی از موجودیت والای ما ایرانیان است و باید نسبت به آن حساس باشیم.

حاکم شدن خرافه به جای دانش

فلسفه حکومت و قدرت در اسلام از جمله محورهای کارهای مطالعاتی شماست. به عقیده شما بزرگ ترین مشکلی که حکومت ایران به عنوان یک حکومت اسلامی با آن مواجه است، چیست؟

به نظر من، مهم ترین و بزرگ ترین مشکل جمهوری اسلامی، عدم مشروعیت است. یکی از

نمونه های اعلای فلسفه و نظام سیاسی در اسلام «مدینه فاضله» است که توسط فارابی در کتاب آراء اهل مدینه فاضله عنوان شده است. حکومت فعلی در جمهوری اسلامی نه تنها هیچیک از ارکانی که فارابی در مدینه فاضله به عنوان یک حکومت آرمانی، فاضله و عادلانه مطرح می کند را مراعات نمی کند، بلکه آنها را کنار زده است. یکی از مسائل مهم نزد فارابی در مدینه فاضله، استوار بودن حکومت بر مبنای دانش ریاست است. یعنی ابزار اصلی در این حکومت دانش است، دانش هم یعنی آنچه که صادق است. در نظام مورد نظر فارابی، دانش در مقابل جهالت و خرافه قرار می گیرد. دانش بر مبنای اصل مسلم اصالت عقل استوار است. یعنی این وسیله تعقل، وسیله اصیلی است برای دریافت حقایق در مدینه فاضله. در حالی که در حکومت جمهوری اسلامی، این مسائل به کنار زده شده و خرافه حاکم شده است. مطالبی که حتی در فقه شیعه به مثابه خرافه در نظر گرفته شده، در حال حاضر به جزئی از ارکان حکومتی تبدیل شده است. فرآیند اصلی در مدینه فاضله، دانش است و آن دانش، یعنی فرآیندی که در رابطه با اکتشاف صداقت و بر مبنای راستی و صدق استوار است. لذا ریاست در سیاست مبدن مطلوب فارابی آنگونه باید حکومت کند که عدالت برای همگان میسر باشد، و دانش جایگزین جهالت شود.

مساله دیگری که در رابطه میان دیدگاه های فارابی و رفتار جمهوری اسلامی قابل ذکر است، مساله امکان تحصیل سعادت است. فارابی می گوید امکان «تحصیل سعادت» باید یکسان و عادلانه از سوی حکومت برای تمامی افراد شهروند در مدینه فاضله فراهم شود. در حالی که جمهوری اسلامی در این مورد، فرسنگ ها با دیدگاه فارابی فاصله دارد.

حکومت تغلبی در اندیشه فارابی

یکی از مهمترین موارد در اندیشه ی سیاسی فارابی، مساله «حکومت تغلبی» است. از دید فارابی و اندیشه های او چه ویژگی هایی یک حکومت را به یک «حکومت تغلبی» تبدیل می کند؟

یکی از ارکان مهم در «حکومت تغلبی» مورد اشاره فارابی، موضوع جهالت است. وقتی که حکومت و ساختار ریاست در یک مدینه ای به جای راستی و دانش، جهالت را به جلو بیاندازد و خرافه و دروغ و پندار و رای و نظر فردی را به جای علم بنشانند، تبدیل می شود به «حکومت تغلبی». فارابی چنین حکومتی را مدینه جاهله خطاب می کند. از ارکان دیگر مدینه جاهله مورد اشاره فارابی مساله غصب حکومت است. به این معنا که ساختار حکومت و ساختار ریاست در آن مدائن، غصب شده باشد و اعتنایی به اجزای آن حکومت - که مردم مهم ترین آن است - نشود. در مدائن جاهله، رابطه زور و ظلم از سمت حکومت و ریاست آن نسبت به مردم اعمال می شود. اما در مدینه فاضله، ابزار مورد استفاده حکومت، «دانستن»، «عدالت»، «مهربانی» و «عظوفت» است. مدینه غاصب و جاهل و ظلمانیه، هنگامی است که ستم، جهالت، خرافه و دروغ جایگزین ارکان درست حکومتی می شود و خود فارابی می گوید که مردم بالاخره نسبت به ظلم و زور - هر چقدر هم که قوی باشد - واکنش نشان خواهند داد.

اجازه دهید گفت و گو را با پرداختن به رشته تخصصی شما یعنی سهروردی و اندیشه های او ادامه دهیم. سهروردی به عنوان یک فیلسوف بزرگ اسلامی به مقوله سیاست و قدرت سیاسی در

اسلام چه نگرشی دارد؟

سهروردی برخلاف فارابی رساله جداگانه ای با عنوان هایی مانند السياسة المدنیة؛ تحصیل السعادة؛ آراء أهل المدينة الفاضلة، و غیره ندارد. اما به این معنا نیست که او توجهی به مسائل فلسفی سیاسی نداشته است. اتفاقاً من در بعضی از مقالاتم از این نگرش سهروردی به سیاست با عنوان هایی مانند «نظریه اشراقی سیاسی»، یا «آیین سیاسی اشراقی» یاد کرده و گفته ام که او با استفاده تمثیلی از آئین قدیم ایرانی - مثل اسطوره کیخسرو، اسطوره رستم و دیگر اساطیر - کوشیده تا «آئین راستی» ایرانی را با مباحث یونانی اخلاق، مانند اخلاقیات نیکوماک ارسطویی، تلفیق کند. قصد سهروردی آن بوده تا در مدینه فاضله ای که می خواسته ضرورت آن را به حکام هم عصر خود در حلب و شامات بقبولاند، نوعی آیین راستی و اخلاق را حاکم کند. سهروردی در این مورد البته، تفاوت چندانی با فارابی ندارد. او مسأله اصالت عقل مورد نظر فارابی را صد در صد قبول می کند ولی راستی و آئین ایرانی را - هرچند به صورت اسطوره - با آن تلفیق می کند. پس، رئیس اول در مدینه فاصله مورد نظر سهروردی «پادشاه فیلسوفی» است که هم دارنده عقل است و هم دارنده صفت خرّه کیانی (درخشش ناشی از دانش و عدل پروری). من بر این باورم که دلیل اصلی کشته شدن سهروردی در حلب نیز همین جنبه فلسفه سیاسی او و تاکیدش بر ضرورت تلفیق عقلانیت و نورانیت در شخص حاکم بوده است. او می خواسته تا نظام جدیدی را بر مبنای اندیشه های فلسفی در حکومت برپا کند اما به جرم فساد در دین دستگیر و در سن سی و شش سالگی به طرز فجیعی کشته شد.

به نظر شما فلسفه سیاسی اسلام چه کمکی می تواند به ارتقای جنبش سبز بکند؟

به نظر من فلسفه سیاسی اسلام تا به حال کمک زیادی به ارتقای جنبش سبز کرده و از این پس نیز می تواند همچنان به ارتقای آن کمک کند. مباحث مطرح شده توسط فیلسوفانی همچون فارابی و ابن سینا و بعدها توسط سهروردی که سپس توسط علمایی که در حوزه شیراز تحقیق و پژوهش می کردند دنبال شد و سپس در حوزه های قزوین، تبریز، اصفهان و تهران پیگیری گردید، همگی خواهان برپایی نظامی بودند که ارکان آن هیچ مغایرتی با یک نظام پایدار عادلانه ندارد. در تمام مکتب های فلسفی یاد شده، ابزار اصلی ریاست و حکومت، دانش است، و هدف، ارتقای عدالت است تا در پرتو آن تمامی شهروندان بتوانند تحصیل سعادت کنند. فارابی از این مسأله به عنوان «سنن و قوانین درست فاضله» یاد می کند و ما امروز آن را «قانون و قانونمندی» می نامیم. رکن اول در نظام مبتنی بر فلسفه سیاسی اسلام و فلسفه سیاسی شیعه، ریاست است. این ریاست باید مبتنی بر دانش و بر مبنای خواسته مردم باشد. هدف آن نیز حرکت به سمت مدینه ای است که تحصیل سعادت در آن در پرتو عدالت و قانونمندی برای همه به طور یکسان میسر باشد. من فکر می کنم که چنین گزاره ای می تواند سرلوحه بسیار زیبایی برای همه ما بشود.

آزادی زندانیان؛ اولین گام برای برون رفت از بحران کنونی است

به عنوان سؤال آخر مایلم بپرسم که به نظر شما راه برون رفت از بحران موجود در ایران

چیست؟

باید خواسته مردم قبول شود و فریاد عدالت خواهی انسان هایی که در ایران به پا خاسته اند شنیده شود. باید حکومت عدل برپا گردد و از دروغ و خرافه و جهالت، پرهیز شود. تلقی های جاهلانه ای که حکومت را جدای از مردم و برتر از مردم می پندارند باید درهم کوبیده شوند. نباید ساختارهای حکومت در تقابل با مردم قرار گیرد. باید از نظر به عمل برویم. اولین قدم عملی باید باز کردن و گشایش تمام زندان ها در ایران باشد. ما نمی توانیم در پرتویک سایه شومی که بر مملکت، به خاطر فجایع هولناک زندانها، انداخته شده زندگی کنیم. اولین کار گشودن درهای زندان هاست. بعد از آزادی زندانیان، عدالت و اجرای درست و یکسان قانون واحد برای همه می تواند گره از بحران موجود بگشاید. شاید برگزاری رفراندوم راه حل دیگری باشد برای برون رفت از بحران فعلی. البته با یک سیستم رای گیری و رای شماری درست. انتخابات ریاست جمهوری یک تقلب بچه گانه و توجیهات بعد از آن توهین به شرافت، انسانیت و عقل ایرانیان بود. دائم سخن از کار دشمن گفته می شود. کدام دشمن؟ ما همه ایرانی هستیم و این ایرانیان خواهان حکومت عدل و ایجاد شرایط عادلانه برای همگان هستند. ایرانیان خواهان آنند تا زیر سایه یک حکومت عادل، امکان تحصیل سعادت برای همگان به طور مساوی فراهم باشد و سایه ترس و شکنجه و زندان بر زندگی مردم سنگینی نکند. امیدوارم که بتوانیم با همکاری همگان آن حکومت عدل ایده آل را در کشورمان برقرار سازیم.

<http://www.rahesabz.net>

نترسید نترسید ما همه با هم هستیم

